

## موجیم که آسودگی ما عدم ماست

۲۰ اسفند ۱۳۹۴ ساعت ۲۱:۲۶

در روز ۱۹ اسفند ۱۲۷۵ هجری شمسی، سیدجمال‌الدین اسدآبادی در استانبول درگذشت.

گاهی در تاریخ جهان، نوابغی ظهور می‌کنند که ظاهراً حضور و بروزشان نسبت به شرایط و مقطعی که در آن نشو و نما می‌کنند، بیشتر به یک شوخی یا طنز تلخ شبیه است و انسان هرچه به افکار و عملکرد آنان توجه بیشتری می‌کند، بیشتر این پرسش در ذهن و دل او مطرح می‌شود که او، با چنین هوش و بصیرتی آنجا چه می‌کند؟ و سیدجمال‌الدین اسدآبادی بی‌تردید یکی از این چهره‌هاست. تیزبینی، آینده‌نگری، درک سریع و صریح اوضاع و شرایط و در پی آن اقدام بجا و حیرت‌انگیز از ویژگی‌های این مرد بزرگ است که از او نوجوانی تا لحظه مرگ، دمی از پا ننشست و انصافاً زندگی سراسر تلاش و بصیرت و مجاهدت او، زندگی همان موجی است که آرام گرفتنش به معنای عدم بود و از همین رو لحظه‌ای آرام نگرفته از همین‌روست که هر قدم و ملتی سعی دارد او را به خود منتسب کند و بر افتخارات خود بیفزاید، غافل از اینکه مردان بزرگ، به یک سرزمین و جغرافیای خاص تعلق ندارند و اساساً حضور آنان در پهنه گیتی، معطوف به تغییر سرنوشت کل بشریت است و وجود بیکرانه آنان در چهارچوب‌های قراردادی و من‌درآوردی ارباب دنیا نمی‌گنجد و از همین‌روست که به‌رغم تمام سمپاشی‌ها و تهمت‌ها و گمانه‌زنی‌های بی‌پایه، همچنان می‌مانند و دیگران می‌روند که هر سخنی که از روی اخلاص و در جهت بهبود زندگی ابنای بشر و از سویدای جان بر زبان رانده شود، ماندگار است و مؤثر و سخنان دیگر خاشاکی بر سیلی که می‌روند و چنان فنا می‌شوند که گوئی از ازل نبوده‌اند. سیدجمال‌الدین اسدآبادی در شهر اسدآباد همدان در محله امامزاده احمد که خاندانی نجیب از سادات حسینی زندگی می‌کردند، در خانواده‌ای از نوادگان امام سجاد(ع) در سال ۱۲۱۷هـ.ش به دنیا آمد. جد او، سید صفدر، انسانی والا و پرهیزکار و دانشمندی بصیر بود که همگان سروری و رهبری او را به جان پذیرفته بودند.

مادر او، سکینه بیگم نیز زنی باسواد و آشنا به قرآن بود و سید در چنین فضای مناسبی و با بهره‌گیری از نبوغ ذاتی، هوش سرشار و بی‌نظیر بالید و رشد کرد. او که از همان کودکی دغدغه رنج‌ها و دردهای دیگران را داشت، در بازی‌های کودکانه‌اش غالباً سودای سفر به دیگر نقاط جهان را داشت و بر اسبی چوبی، به سرزمین‌های دور سفر می‌کرد و پرنده تیزپر خیال خود را به اقصی نقاط دنیا می‌فرستاد و شرح این سیر و سلوک را برای پدر و مادر واگویی می‌کرد.

سیدجمال از پنج سالگی آموزش قرآن و مقدمات عربی را آموخت. همراه پدر به قزوین رفت و در حوزه علمیه آنجا به تحصیل ادامه داد و در منطق، فقه، اصول و ادبیات عرب بر اقران پیشی گرفت. وی خود را محدود به مطالعه این دروس نمی‌کرد و با تدقیق در

سایر علوم، بر گستره دانش خویش می‌افزود و لحظه‌ای از آموختن و تفکر باز نمی‌ماند. در این ایام بود که بیماری وبا در شمال ایران شیوع پیدا کرد و بسیاری جان خود را از دست دادند. سیدجمال با دقت به مطالعه این اجساد می‌پرداخت تا تأثیر بیماری را بر اعضا و جوارح انسان بشناسد!

همزمان با صدارت امیرکبیر به تهران رفت و در محضر سیدمحمدصادق طباطبایی همدانی به تلمذ پرداخت. هوش و دقت و گستردگی معلومات سید، به زودی استاد را شیفته خود کرد و او را متقاعد ساخت که سید با آنکه بسیار جوان است، لیاقت آن را دارد که عمامه بر سر بگذارد و به ارشاد دیگران بپردازد، از همین روی به دست خویش عمامه بر سر او گذاشت.

پدر که شور و شوق فرزند جوانش را در تحصیل علم مشاهده می‌کرد و او را در مواجهه با اساتید توانا می‌یافت، تصمیم گرفت وی را به نجف ببرد تا از محضر شیخ انصاری بهره‌مند شود، از همین روز عازم نجف اشرف شدند و سیدجمال هر آنچه را که نیاز داشت از شیخ انصاری آموخت و به درجه‌ای دست یافت که شیخ به او اجازه فتوا داد. آوازه نبوغ سید و محبوبیت او نزد شیخ انصاری، حسادت و کینه ناهلان را برانگیخت و سبب شد که به توصیه استاد راهی هند شود. سید در ظرف دو سال اقامت در هند با عالمان و روشنفکران آن خطه به تبادل نظر پرداخت و دریافت که هندوستان، با وسعت بسیار و جمعیتی کثیر، تحت سلطه انگلستانی است که کل آن به اندازه یک ایالت هندوستان است و از اینجا بود که سید به عمق فاجعه سیطره استعمار بر شرق آگاهی یافت و فعالیت‌های اصلاحی و سیاسی بی‌نظر خود را آغاز کرد. وی به مطالعه عمیق و گسترده در باره استعدادهای غرب و رمز قوت و موفقیت و علل و منشاء عقب‌ماندگی مسلمانان پرداخت و در این راه به حقایق بسیار ارزشمندی دست پیدا کرد.

در این زمان افغانستان با حمایت انگلیس، تازه از ایران جدا شده و حکومت نیمه‌مستقلی را تشکیل داده بود. سیدجمال در سال ۱۲۳۴ هـ.ش به قصد زیارت مکه از هند بیرون رفت و تا اواخر سال ۱۲۳۷ از مکه به مدینه، اردن، دمشق، حمص، حلب، موصل، بغداد و نجف به بررسی اوضاع شهرهای مهم اسلامی پرداخت و سرانجام به اسدآباد بازگشت، اما با توجه به اوضاع نابسامان ایران نتوانست خیلی بماند و از راه خراسان، به هرات و کابل رفت و در ظرف پنج شش سال اقامت در آن کشور، فعالیت‌های اصلاحی بی‌شماری را انجام داد و رهبران سیاسی و مردم افغانستان را از حیل‌ها و نقشه‌های استعمار پیر آگاه کرد. وی در جهت انجام اصلاحات در افغانستان به تألیف و نشر کتاب «تتمه البیان فی تاریخ الافغان» و نیز انتشار روزنامه شمس‌النهار پرداخت و به اصلاح اموری از قبیل تنظیم سپاه، تشکیل کابینه وزرا، ایجاد مکاتب لشکری و کشوری برای جوانان، توجه دادن مردم به حفظ زبان ملی خود، تأسیس بیمارستان و مرکز دامپزشکی، پستخانه و کاروانسراها همت گماشت.

دشمن که اقدامات سیدجمال را علیه منافع خویش می‌دید، عرصه را بر او تنگ کرد و سید به ناچار به هند رفت تا مبارزات خود را در آن خطه ادامه دهد، اما هنوز یک ماه نگذشته بود که وی را از هند اخراج کردند و سید به مصر رفت. در سال ۱۳۲۲ هـ.ش بود که سید وارد مصر شد و در مدرسه جامع‌الازهر با علمای بزرگ آن سرزمین ملاقات و کرسی درس خود را برقرار کرد، اما هنوز چهل روز از حضور او در مصر نگذشته بود که خدیو مصر حکم به اخراج وی داد و سید به اسلامبول ترکیه رفت و در آنجا استقبال پرشوری از او صورت گرفت و دو شخصیت علمی و سیاسی ترکیه، یعنی صدراعظم عالی پاشا و فؤاد پاشا به پیشواز رفتند و او را در

دربار امپراتوری عثمانی مورد تکریم و مشورت قرار دادند، اما مدتی نگذشته بود که درباریان عثمانی از حضور وی احساس خطر کردند و شیخ الاسلام، سلطان عثمانی از او خواست از اسلامبول خارج شود و سید بار دیگر به مصر رفت. این بار ریاض پاشا رئیس وقت دولت مصر که سخت شیفته کمالات روحی و معنوی سید شده بود، از او خواست در مصر بماند و سید هم از این فرصت نهایت استفاده را کرد و با تشکیل جلسات درس و بحث پرشور و نوشتن مقالات گوناگون در روزنامه کثیرالانتشاری چون مصر و التجاره تحول اساسی در ادبیات سیاسی مصر پدید آورد و مبارزه سختی را علیه استعمار خارجی و استبداد داخلی آغاز کرد. سرانجام دشمن ناچار شد روزنامه‌ها را توقیف و سید را از مصر اخراج کند.

سیدجمال به جده و سپس به مکه رفت و با شخصیت‌های مهم اسلامی آنجا وارد مذاکره شد، سپس به هند سفر کرد و در آنجا علاوه بر مبارزه با استعمار غرب در هند، جبهه جدیدی را هم علیه افکار روشنفکری بنا نهاد و با اندیشه‌های تجدخواهی سیداحمدخان هندی به مبارزه پرداخت. سرانجام سید را به حیدرآباد دکن تبعید کردند و جلوی فعالیت او را در در مجامع عمومی گرفتند، اما او با چاپ و انتشار کتاب معروف خود «نیجریه یا ناتورالیسم» به مبارزه با طبیعیون و افکار متجددانه آنان پرداخت. این کتاب که به فارسی و سپس به اردو نوشته شده بود، با همت شیخ محمد عبده و عارف ابوتراب به عربی ترجمه شد. سید در حیدرآباد، انجمنی سری به نام عروه را نیز بنا نهاد که در آن شخصیت‌های بزرگی چون اقبال لاهوری، شوکت علی و محمدعلی جناح که هر یک موجد تحولات عظیمی در منطقه بودند، نشو و نما پیدا کردند.

در سال ۱۲۶۳ هـ سید بار دیگر از هند اخراج شد و قصد سفر به امریکا را کرد، اما به لندن و سپس به پاریس رفت. اینک دیگر سید شهرتی جهانی یافته بود و آزادیخواهان سراسر دنیا به شوق دیدار او به اروپا می‌آمدند. سیدجمال در اروپا بر فعالیت‌های ضد استعماری خود افزود و اقدامات بسیار مؤثری را در برنامه کاری خود قرار داد، از جمله با انتشار نشریه عروه‌الوثقی به افشاگری در باره سیاست‌های پلید استعمار انگلیس پرداخت و دشمنان جهان اسلام را به پای میز محاکمه کشید. سرانجام دولت فرانسه با فشار انگلیس، این نشریه را تعطیل کرد. وی در مدت اقامت در پاریس با ارنست رنان مورخ و محقق شهیر فرانسوی ملاقات‌های بسیار داشت و وی را از حقایق اسلام و قرآن آگاه کرد. وی با اعزام شیخ محمد عبده به لندن، سعی کرد بار دیگر نشریه عروه‌الوثقی را راه‌اندازی کند. همچنین با چرچیل و سر درواندولف و نیز لرد سالیسبوری ملاقات‌هایی داشت، اما پس از سه ماه مذاکرات وی با سران انگلیس شکست خورد و سید با هدف ایجاد مرکز خلافت اسلامی در جزیره‌العرب از پاریس به قطیف رفت. در این ایام اعتمادالسلطنه و حاج سیاح محلاتی از طرف ناصرالدین‌شاه، او را به تهران دعوت کردند و سید در ۱۲۶۷ هـ وارد تهران شد و به منزل حاج امین‌الضرب رفت، اما پس از چندی، با فشار اطرافیان شاه مجبور به ترک ایران شد و به دعوت کاتکوف، روزنامه‌نگار و سیاستمدار روسی به آن کشور رفت و دو سال در آنجا اقامت کرد و با استفاده از تیرگی روابط روسیه و انگلستان، به افشاگری‌های وسیع در باره انگلستان پرداخت.

هنگامی که در سال ۱۲۶۹ هـ ناصرالدین‌شاه تصمیم گرفت برای شرکت در جشن جمهورییت فرانسه از طریق روسیه عازم پاریس شود، در آنجا شهرت سید را عالمگیر یافت و در دیداری که در مونیخ با سید داشت، سعی کرد او را به بازگشت به ایران و اصلاح اوضاع اقتصادی و سیاسی کشور تشویق کند. سید در سال ۱۲۷۰ هـ با رجال روسیه وارد مذاکره شد و آنان را راضی کرد از

امتیازاتی که قصد داشتند از ایران بگیرند صرف نظر کنند، سپس به ایران برگشت تا اصلاحات را به شکلی جدی آغاز کند، اما هنوز ۶ ماه از اقامت او در تهران نگذشته بود که با دسیسه انگلیس حکم اخراج او توسط شاه فراهم شد. سیدجمال به عنوان اعتراض در حرم شاه عبدالعظیم تحصن کرد و در آنجا با ایراد سخنرانی‌های پرشور، به افشاگری در باره نقش انگلیس پرداخت. ناصرالدین شاه حکم توقیف و اخراج او را صادر کرد و سیدجمال تحت الحفظ روانه غرب کشور شد. سید به بصره رفت و نامه‌ای بسیار تاریخی و مهم به آیت الله میرزای شیرازی شیرازی نوشت. سپس به لندن رفت و به افشاگری در باره ماهیت حکومت ایران و جنایات استعمار انگلیس در ایران پرداخت و نشریه‌ای به نام ضیاء الخائفین را منتشر کرد تا اینکه انگلستان جلوی اقدامات او را گرفت. سید به دعوت سلطان عبدالحمید به ترکیه رفت و به قصد ایجاد جبهه متحد اسلامی در برابر استعمار غرب به فعالیت‌های گسترده‌ای دست زد. سلطان عبدالحمید ابتدا به تصور اینکه خلیفه مقتدر عالم اسلام خواهد شد، با سید همکاری کرد، اما هنگامی که مبارزات او را در خلاف جهت حفظ حکومت خویش دید، دستور داد وی را مسموم کنند و در سال ۱۲۷۷ هـ.ش روح بی‌قرار سید از کالبدش پر کشید.

منبع: فارس

آدرس مطلب :

<https://www.cafetariikh.com/news/۳۲۸۲۳/ماست-عدم-آسودگی-موجیم>